

نظریه‌ای درباره کیفیت نزول قرآن

آیت الله صالحی نجف آبادی

اشاره: در عصر صحابه و تابعین، در مورد نزول قرآن سئوالی مطرح بود، بدین شرح که قرآن کریم می‌گوید:

«شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»

که دلالت دارد قرآن به ماه رمضان نازل شد، و از طرفی معلوم است که قرآن در مدت بیست و سه سال دوران رسالت پیغمبر اکرم (ص) به تدریج نازل شده است و بین این دو مطلب تعارض دیده می‌شود، راه رفع تعارض و حل مشکل چیست؟

مقاله حاضر این موضوع را به تفصیل مورد بحث قرار داده و پاسخ‌هایی را که به این سؤال داده‌اند آورده و درباره صحت و سقم آنها سخن گفته و نظری را که صحیح دانسته ارائه کرده است.

دو نزول برای قرآن

یکی از روایان عامه می‌گوید: «قلت للصادق جعفر بن محمد: اخبرنی عن قول الله: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن کیف انزل القرآن فی شهر رمضان و انما انزل القرآن فی مدّة عشرين سنة؟ فقال: انزل القرآن جملة واحدة فی شهر رمضان الى ان لم یتم انزل من البیت الذی رفع فی ما، شهر رمضان» (۱).

محتوای این حدیث که سندش بی اعتبار است، مورد قبول گروه عظیمی از علمای عامه و بعضی از علمای خاصه واقع شده و باور کرده‌اند که قرآن دو نزول داشته است: یکی نزول دفعی که در ماه رمضان بوده و به زمین نرسیده و به رسول خدا (ص) وحی نشده است، بلکه در آسمان به بیت المعمور نازل گردیده است. و دیگری نزول تدریجی که به زمین رسیده و به تدریج در مدت رسالت پیغمبر اکرم (ص) بر قلب آن حضرت نازل شده و مکتوب و مدون گشته است، و این نزول تدریجی شروعش در ماه رمضان نبوده، بلکه در ماه رجب یا ربیع الاول بوده است.*

و از اینجا چیزی به نام بیت المعمور با مفهومی مبهم و غیر قابل تشخیص وارد فرهنگ اسلام و به تعبیر صحیح تر: وارد فرهنگ مسلمانان شده است.

در اینجا روشن نکرده اند که فاصله بین دو نزول قرآن چند سال یا چند صد سال بوده و یا اصلاً فاصله ای نبوده است.

ما هنوز نتوانسته ایم باور کنیم که بیت المعمور به مفهومی که راویان عامّه گفته اند و شرحش خواهد آمد، واقعیت خارجی دارد و ساخته خیال بعضی از صحابه و تابعین نیست، اگرچه آنان «البیت المعمور» واقع در سوره طور را با آن تطبیق کرده اند.

در اینجا برای روشن شدن مطلب، بحث مبسوطی در رابطه با «البیت المعمور» و آنچه درباره آن گفته اند می آوریم که ضمن آن مسأله دو نزول که برای قرآن گفته اند به بحث گذاشته می شود و در مدخل بحث سخن کوتاهی درباره معنای صحیح «البیت المعمور» در سوره طور داریم.

سوگند به البیت المعمور یعنی کعبه

خداوند در سوره «الطور» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و خانه کعبه از آنهاست و نیز در سوره «التین» به چند چیز قسم یاد کرده است که کوه طور و مکه از آنهاست. در سوره طور می فرماید: «وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَالبیت المعمور... انّ عذاب ربّك لواقع...». و در سوره التین می فرماید: «والتّین و الزّیتون و طور سینین و هذا البلد الامین و الزّیتون و طور سینین و هذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم...»

قسم یاد کردن خداوند به کوه طور و مکه و کعبه، به خاطر قداست آنها در نزد خداست و کعبه به نام «البیت المعمور» خوانده شده است، چون به وسیله زائرانش معمور و آباد می شود «انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر...»

(۲) و مکه به نام «البلد الامین» خوانده شده، زیرا محل امن است، «من دخله کان آمناً». (۳)

کعبه در قرآن به نام «البيت الحرام» نیز خوانده شده است، چون حرمت خاصی برای آن مقرر گشته:

«جعل الله الكعبة البيت الحرام قياما للناس». (۴)،

و نیز نام «البيت العتيق» نامیده شده است، چون قدمت تاریخی دارد «و ليَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ». (۵)

پس «البيت المعمور» و «البيت الحرام» و «البيت العتيق» هر سه به یک معنی است یعنی خانه کعبه.

با توجه به آیات یاد شده و تناسب بین معانی آنها روشن است که مقصود از «البيت المعمور» در سوره طور، خانه کعبه است. ولی صحابه و تابعین خواسته‌اند برای البيت المعمور معنای دیگری پیدا کنند که قداست آن بیش از قداست کعبه باشد و از اینرو نظر خود را از زمین آسمانها نموده و در عوالم بالا معنای آن را طلب نموده‌اند. آنان در این رابطه از قوه خیال استفاده کرده و مطالب عجیبی گفته‌اند که در اینجا به شرح گفته‌های آنان می‌پردازیم:

معنای البيت المعمور از زبان صحابه

معنای «البيت المعمور» در سوره «و الطُّور» همان کعبه است که با زیارت زائران معمور می‌شود، چنانکه به اعتبار حرمتش در قرآن به نام «البيت الحرام» خوانده شده و به اعتبار قدمتش در جای دیگر، «البيت العتيق» نام گرفته است، ولی صحابه و تابعین تحت تأثیر عشق به طرفه‌گویی و تمایل به القاء مطالب ماورائی و آسمانی، فکر خود را به عالم بالا برده و معنای این کلمه را در آسمانها جستجو کرده‌اند و با این احساس و تمایل در تفسیر این کلمه از خود تفنن و تنوع عجیبی نشان داده‌اند که در اینجا چند نمونه از آنها ذکر می‌شود:

۱- قتاده* گفته است:

«ذکر لنا ان رسول الله (ص) قال یوما لاصحابه: هل تدرّون ما البیت المعمور؟ قالوا: الله ورسوله اعلم، قال: فانه مسجد فی السماء بحیال الکعبة، لو خرّ، خر علیها، یصلی کلّ یوم فیہ سبعون الف ملک اذا خرجوا منه لم یعود وا آخر ما علیهم». (۶)

یعنی برای ما نقل شده که رسول خدا (ص) روزی از اصحاب خود پرسید: آیا می دانید بیت المعمور چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: بیت المعمور مسجدی است در آسمان در مقابل کعبه که اگر بیفتد روی کعبه می افتد، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن نماز می خوانند که وقتی از آن خارج می شوند دیگر به آن باز نمی گردند.

عایشه نیز به رسول خدا (ص) نسبت داده که آن حضرت فرمود: «ان هذه الکعبة بحیال البیت المعمور الّذی فی السماء، یدخل ذلک المعمور سبعون الف ملک لا یعودون الیه الی یوم القیامة، لو وقع حجر منه لوقع علی ظهر الکعبة». (۷)

یعنی این کعبه در مقابل بیت المعمور است که در آسمان قرار دارد و هفتاد هزار فرشته داخل آن می شوند-یعنی در هر روزی- که تا قیامت به آن باز نمی گردند، اگر سنگی از بیت المعمور بیفتد روی کعبه می افتد.

در اینجا قتاده و عایشه توضیح نداده اند که با توجه به حرکت دائمی زمین این جمله که گفته اند: «بیت المعمور محاذی کعبه است» چه معنایی دارد؟ البته آن دو از حرکت زمین خبر نداشته اند.

و نیز توضیح نداده اند که آیا مقصودشان از این جمله که می گویند: «اگر بیت المعمور بیفتد یا اگر سنگی از آن بیفتد روی کعبه می افتد» این است که بیت المعمور نیز مانند کعبه از سنگ و سیمان و مواد زمینی ساخته شده است.

۲- ضحاک (به تصویر صفحه مراجعه شود) بن مزاحم مفسر معروف گفته است:

«البیت المعمور انزل من الجنّة فکان یعمر بمکة فلما کان الغرق رفعه الله فهو فی السماء السادسة یدخله کلّ یوم سبعون الف ملک من قبيلة ابلیس ثمّ لا یرجع الیه احد یوما واحدا ابدا». (۸)

یعنی بیت المعمور از بهشت فرود آمد و در مکه نصب شد و عبادتگاه مردم بود، پس طوفان نوح که پدید آمد خدا آن را به آسمان ششم بر دو در آنجا در هر روزی هفتاد هزار فرشته که از قبیل ابلیس هستند برای عبادت داخل آن می‌شوند و دیگر نوبتشان نمی‌شود که داخل آن شوند.

(*) قتاده بن دعامة مفسر معروف، نابینا متولد شد، او از انس بن مالک روایت می‌کند و اوزاعی از او روایت می‌کند گفته‌اند از افرادی بلاواسطه نقل حدیث می‌کرد که خود از آنان نشنیده بود، او در سال ۱۱۷ در ۵۶ سالگی در واسط در گذشت (تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۵۱ به بعد).

((به تصویر صفحه مراجعه شود)) ضحاک بن مزاحم، مفسر معروف از ابو هریره روایت می‌کند و مقاتل بن حیان از او روایت می‌کند، ضحاک در سال ۱۰۵ یا ۱۰۶ هجری وفات کرده است. (تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۴۵۳).

نظیر سخن ضحاک را ربیع* بن انس نقل کرده و گفته است: «انّ البیت المعمور کان فی الارض موضع الکعبه فی زمان آدم (ع) فلما کان زمان نوح (ع) امرهم ان یحجّوا فابوا علیه و عصوه فلما طغی الماء رفع فجعل بحذائه فی السماء الدنیا فی عمره کلّ یوم سبعون الف ملک ثم لا یرجعون الیه حتّی ینفخ فی الصّور، قال: قَبِوا اللّٰه لابرہیم مکان البیت حیث کان، قال تعالی: «و اذا بواؤنا لابرہیم مکان البیت ان لا تشرک بی شیئا» (۹)

یعنی بیت المعمور در زمان آدم در زمین در محل کعبه بود و در زمان نوح او دستور داد مردم آن را زیارت کنند ولی مردم تمرد کردند پس هنگام طغیان آب آن را بالا بردند و در آسمان اول در مقابل کعبه قرار دادند و در هر روزی هفتاد هزار فرشته با عبادت خود آن را معمور می‌کنند و تا قیامت دیگر به آن بر نمی‌گردند، پس آنگاه خدا در همان جای بیت المعمور در زمین برای ابراهیم مکان بیت و کعبه را مقرر کرد.

در اینجا ضحاک بن مزاحم توضیح نداده است که فرود آمدن بیت المعمور از بهشت به زمین چه مفهومی دارد؟ آیا مقصود از بهشت همان بهشت موعود است یا بهشت دیگر؟ و آیا آن بیت المعمور که از بهشت آمد از همین مواد زمینی مانند سنگ و سیمان ساخته شده بود یا مواد دیگر؟ چرا فقط فرشته‌هایی که از قبیل ابلیس هستند در آسمان اجازه ورود به بیت المعمور را دارند، نه فرشته‌های دیگر؟ و نیز ضحاک و ربیع بن انس درباره

محل بیت المعمور سخن خود را هماهنگ نکرده‌اند و ضحاک محل آن را آسمن اول تعیین کرده است، و ربیع بن انس آسمان ششم.

۳- ابو هریره به رسول خدا(ص) نسبت داده است که فرمود: «فی السَّماء السَّابِعِ بیت یقال له المعمور بحیال الکعبه، و فی السَّماء الرَّابِعَهُ نهر یقال له: الحیوان یدخله جبرئیل کلَّ یوم فینغمس فیہ انغماسه ثمَّ یدخر فیتنفض انتفاضة یدخر عنه سبعون الف قطره یدخله یخلق الله من کلَّ قطره ملکاً یومرون ان یأتوا البیت المعمور فیصلون فیہ فیفعلون ثمَّ یدخرجون فلا یعودون الیه ابدًا و یولّی علیهم احدهم یؤمر ان یقف بهم من السَّماء موقفا یسبحون الله فیہ الی ان تقوم السَّاعه». (۱۰)

یعنی در آسمان هفتم بیته هست به نام بیت المعمور در مقابل کعبه، و در آسمان چهارم نهری هست به نام نهر حیوان، جبرئیل هر روزی یک نوبت در آن نهر آب تنی می‌کند و بیرون می‌آید و بالهای خود را می‌تکاند و از بالهایش هفتاد هزار قطره آب می‌چکد و از هر قطره‌ای یک فرشته خلق می‌شود و این هفتاد هزار فرشته مأمور می‌شوند و بیت المعمور در آسمان هفتم بروند و در آن نماز بخوانند و بیرون بیایند و این فرشته‌ها به بیت المعمور رفته در آنجا نماز می‌خوانند و بیرون می‌آیند و دیگر هرگز به بیت المعمور بر نمی‌گردند، آنگاه یکی از این فرشته‌ها امیر آنان می‌شود و در محلی از آسمان متوقفشان می‌کند که تا قیامت تسبیح خدا گویند.

(*) ربیع بن انس از حسن بصری روایت می‌کند و در خلافت منصور دوانیقی در سال ۱۳۹ یا ۱۴۰ وفات کرده است. (تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۸).

در اینجا ابو هریره روشن نکرده است که آیا جبرئیل هم یک موجود جسمانی است که آب تنی هم می‌کند و...؟ و آیا آب نهر حیوان مزبور از جنس همین آبهای زمین است که از اکسیژن و هیدروژن ترکیب شده است یا از جنس دیگر؟

۴- انس بن مالک به رسول خدا(ص) نسبت داده است که درباره سفر معراج فرمود: «...ثمَّ عرج بنا الی السَّماء السَّابِعَهُ... ففتح لنا فاذا انا بابراهم مسند ظهره الی البیت المعمور...» (۱۱)

یعنی پس از آن ما را به سوی آسمان هفتم بالا بردند... پس درب آسمان هفتم برای ما گشوده شد، ناگهان دیدم ابراهیم پشت خود را به بیت المعمور تکیه داده است و در آنجا حضور دارد.

در اینجا انس* بن مالک توضیح نداده است که اگر بیت المعمور از مواد جسمانی ساخته شده است که در زمان حضرت نوح مردم مأمور بودند آن را زیارت کنند حضرت ابراهیم در عالم برزخ که روحش در کالبدش نیست چگونه به دیوار بیت المعمور که از مواد جسمانی است تکیه می‌دهد؟!

۵- به حضرت علی(ع) نسبت داده‌اند که از وی درباره بیت المعمور پرسیدند، فرمود: «ذَلِكَ الضَّرَّاحِ بَيْتِ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ تَحْتَ الْعَرْشِ يَدْخُلُهُ كُلُّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (۱۲)

یعنی بیت المعمور همان ضراح (به تصویر صفحه مراجعه شود) است، بیتی است فوق هفت آسمان در زیر عرش، در هر روزی هفتاد هزار فرشته در آن داخل می‌شوند و دیگر به آن بر نمی‌گردند.

ضمناً ناقلان این اخبار درباره محل بیت المعمور شش قول مختلف نقل کرده‌اند:

قول اول- آسمان اول

قول دوم- آسمان سوم

قول سوم- آسمان چهارم

قول چهارم- آسمان شش

قول پنجم- آسمان هفتم

قول ششم- فوق هفت آسمان در زیر عرش. (۱۳)

آنچه تا اینجا گفته شد بخشی از طرفه گویی‌های ماورائی صحابه و تابعین در باره بیت المعمور بود.

جمع‌بندی گفته‌های صحابه

خلاصه مطالب صحابه و تابعین درباره بیت المعمور چنین می‌شود:

- ۱- بیت المعمور، مسجدی است که آن را از بهشت به زمین آورده بودند.
- ۲- وقتی که بیت المعمور را از بهشت آوردند آن را در جای کعبه نصب کردند تا عبادتگاه مردم باشد.
- ۳- حضرت نوح(ع) مردم را دعوت کرد آن را زیارت کنند ولی مردم تمرد کردند و در هنگام طوفان بیت المعمور را از زمین به آسمان بردند تا عبادتگاه فرشتگان باشد.
- (*) انس بن مالک انصاری معروف به خادم رسول الله(ص) یکی از صحابه است او در بصره در حدود سال ۹۰ هجری وفات کرد، در حالی که حدود ۱۰۰ سال داشت، گویند: او هشتاد پسر و دو دختر از صلب خود داشت. وی از رسول خدا(ص) و جمع کثیری روایت می‌کند و حسن بصری و جمع کثیری از او روایت می‌کنند. (اسد الغابه، ج ۱/ص ۱۲۸).
- ((به تصویر صفحه مراجعه شود)) در تفسیر طبری در نقلی به جای «ضراح» «ضریح» ذکر شده است. (تفسیر طبری، جزء ۲۷، ص ۱۷).
- ۴- در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور نماز می‌خوانند و تا قیامت به آن بر نمی‌گردند.
- ۵- فرشته‌هایی که در بیت المعمور نماز می‌خوانند از قبیله ابلیس هستند.
- ۶- این هفتاد هزار فرشته از قطره‌های آبی که از بالهای جبرئیل می‌ریزد خلق می‌شوند.
- ۷- در هر روز جدیدی هفتاد هزار فرشته جدید برای نماز خواندن در بیت المعمور خلق می‌شوند.
- ۸- هر هفتاد هزار فرشته‌ای که در هر روزی خلق می‌شوند فقط یک بار در بیت المعمور نماز می‌خوانند و سپس تحت فرمان یکی از آنان در محلی از آسمان متوقف می‌شوند و تا قیامت تسبیح خدا می‌گویند.

۹- حضرت ابراهیم(ع) در آسمان هفتم تکیه به دیوار بیت المعمور داده است و در آنجا حضور دارد.

۱۰- بیت المعمور در آسمان محاذی کعبه است و مورد احترام ملائکه می باشد، همانطور که کعبه مورد احترام مردم است.

۱۱- محل بیت المعمور در آسمان اول یا سوم، یا چهارم، یا ششم، یا هفتم، و یا مافوق هفت آسمان زیر عرش خداست.

برتری بیت المعمور از کعبه!

کسانی که مصداق «البیت المعمور» در سوره «و الطور» را در آسمانها جستجو کرده اند خواسته اند بگویند: بیت المعموری که ما معرفی می کنیم و جای آن را در آسمان تعیین کرده ایم به سه دلیل از کعبه افضل است:

دلیل اول، محل آن در آسمان است و آسمان از زمین برتر است.

دلیل دوم، زائران و نمازگزاران در بیت المعمور بسیار بیشتر از زائران کعبه هستند زیرا در هر روز هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور نماز می خوانند که دیگر تا قیامت نوبتشان نمی شود به آن بر گردند. عدد هفتاد هزار را که در عدد روزهای یک سال قمری یعنی ۳۵۵ ضرب کنیم حاصل ضرب آن بیست و چهار میلیون و هشتصد و پنجاه هزار خواهد شد، این عدد بزرگ بیست و چند میلیونی فقط مربوط یک سال است.

و می دانیم که معمور بودن کعبه و بیت المعمور به این است که نمازگزاران و زائران در آنها رفت و آمد کنند و هر چه تعداد زائران بیشتر باشد، میزان معمور بودن آنها بالا می رود و ناگفته پیداست که تعداد زائران کعبه خیلی کمتر از مقدار قریب به بیست و پنج میلیون در یکسال است که تعداد زائران بیت المعمور به نقل روایات بود.

به این سه دلیل بیت المعمور از کعبه افضل است و بنابراین باید «بیت المعمور» در سوره «و الطور» که خدا به آن قسم یاد کرده است به بیت المعمور آسمانی که عبادتگاه فرشتگان است تفسیر شود، نه به کعبه زمینی که عبادتگاه مردم خاکی و احیانا آلوده به گناه است.

ابتکار ابو هریره!

ابو هریره* برای اینکه تعداد فرشتگانی که در هر روز در بیت المعمور نماز می خوانند هرگز کمتر از هفتاد هزار نشود، قصه آب تنی کردن جبرئیل را مطرح کرده و گفته است: یکی از وظائف جبرئیل این است که روزی یکبار در نهر حیوان در آسمان چهارم آب تنی کند و از آب بیرون آید و بالهای خود را تکان دهد تا هفتاد هزار قطره آب نه کمتر و نه بیشتر از بالهایش بریزد و از هر قطره یک فرشته خلق شود و این هفتاد هزار فرشته در بیت المعمور یک بار نماز بخوانند و بیرون بروند و دیگر به آن باز نگردند و روزهای دیگر باز همین کار جبرئیل و فرشته های خلق الساعه تکرار گردد و این عمل تا روز قیامت ادامه یابد. با این ابتکار ابو هریره دیگر احتمال کم شدن تعداد فرشته هایی که باید هر روز در بیت المعمور نماز بخوانند وجود نخواهد داشت و از این بابت نگرانی وجود ندارد!

طرفه گوئی و سخنان ماورایی

می بینیم که صحابه و تابعین چگونه در تفسیر «البیت المعمور» به طرفه گوئی و سخنان ماورائی پرداخته اند و هر کس هر چه دلش خواسته است به زبان آورده و اجتهاد خود را و یا بهتر بگوئیم: خواسته نفس خود را گفته است و کسی هم گفته های آنان را نقد نکرده است.

طبیعی است در عصری که ابو هریره و همفکران او مورد احترام و حمایت حکومت بنی امیه هستند و گفته های آنان بر جامعه اسلامی حاکم است هنگامی که ابو هریره در باره بیت المعمور طبق هوای نفس خود سخنی می گوید، دیگران می پذیرند و یا ناچارند بپذیرند، آنگاه نظرها و گفته های ابو هریره ها از عصر صحابه به عصر تابعین منتقل می شود و به عنوان نظرها و گفته های صحیح تلقی به قبول می گردد و به نسلهای بعد می رسد و رفته رفته در محیطهای تفسیر قرآن همه جا زبان به زبان و کتاب به کتاب نقل و منتشر می شود به طوری که همه گمان می کنند سخن صحیح و حرف آخر همان است که ابو هریره ها گفته اند.

تا آنجا که در نیمه دوم قرن سوم هرجی وقتی که نوبت به ابن جریر طبری، مفسّر (*). ابو هریره دوسی فقط سه سال از حیات رسول خدا(ص) درک کرده است ولی با این وصف از همه اصحاب آن حضرت بیشتر نقل حدیث کرده است و بیش از هشتصد نفر از صحابه و تابعین از او نقل حدیث کرده‌اند او در زمانی از طرف عمر والی بحرین شد و در سال ۵۷ یا ۵۸ هجری در سن ۷۸ سالگی وفات کرد. (اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۱۵).

درباره دروغگویی ابو هریره و بی‌اعتباری حدیث‌های او کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند و از جمله علامه سید عبد الحسین شرف الدین کتابی به نام ابو هریره نوشته و نقاب از چهره واقعی او بر گرفته است جزاه الله.

معروف می‌رسد با اینکه او عالم صاحب نظری است جرأت نمی‌کند درباره آنچه صحابه و تابعین در مورد بیت المعمور گفته‌اند نقدی بنویسد و از اینرو در تفسیر سوره «و الطور» به همان نقل‌هایی که از صحابه و تابعین درباره بیت المعمور رسیده است اکتفاء می‌کند و فقط هنگام نقل سخنان آنان درباره معنای «البیت المعمور» تردیدی را که خود درباره صحت گفته‌های آنان دارد با عبارت «فیما ذکر» اظهار می‌کند و می‌گذرد.

چون اگر همین طبری فرضاً بخواهد حدیث ابو هریره را که به پیغمبر نسبت داده است نقد ورد کند او را متهم می‌کنند که به حدیث رسول الله(ص) طعن زده است، و تحمل عوارض این اتهام برای وی آسان نیست.

نقل کرده‌اند: محدثی در حضور هارون الرشید حدیثی را به رسول خدا(ص) نسبت داد که در آن آمده بود: «آدم و موسی با هم محاجّه کردند». یکی از بزرگان قریش که حاضر بود گفت: موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟ هارون به غضب آمد و گفت: این زندیق به حدیث پیغمبر(ص) طعن می‌زند، شمشیر و سفره چرمی بیاورید و گردن او را بزنید، آن محدث با التماس و الحاح زیاد هارون را از فکر کشتن آن بزرگ قرشی منصرف کرد. (۱۴)

می‌بینیم که افکار ابو هریره‌ها در قالب حدیث‌های منسوب به رسول خدا(ص) تا چه اندازه بر فضا و جو اسلامی حاکم شده بود که حتی شخصیت اجتماعی و بزرگی آن بزرگ قرشی مانع از این نمی‌شود که هارون دستور قتل او را بدهد! دستور قتل در مقابل این سؤال منطقی وی که موسی در کجا با آدم ملاقات کرد؟

سرایت این افکار به محیط شیعه

افکار ابو هریره‌ها در قالب حدیث چنان بر محیطهای علمی جامعه اسلامی مسلط گشته بود که مفسر بزرگ شیعه مرحوم طبرسی هنگام نوشتن تفسیر سوره «و الطور» وقتی که منابع عامه مراجعه می‌کند تحت تأثیر روایات وارد شده (به تصویر صفحه مراجعه شود)

از صحابه و تابعین در باهر معنای «البیت المعمور» آن را به معنای همان بیت آسمانی که صحابه و تابعین گفته‌اند: مقابل کعبه قرار دارد تفسیر می‌کند، و حتی حدیث ابو هریره را که در این باره از او نقل شده در مجمع البیان ذکر می‌نماید (۱۵) بدون اینکه آن را نقد کند یا تعلیقه‌ای برای آن بنویسد و این موجب تعجب و تأسف است.

اگرچه با توجه به سلطه این افکار و اخبار بر محیط تفسیر، این تعجب زائل می‌شود ولی تأسف باقی می‌ماند.

هیچیک از این نقلهایی که در تفسیر «البیت المعمور» از منابع عامه آوردیم از نظر سند اعتبار ندارد و نمی‌توان به مضمون آنها معتقد شد، اگرچه بعضی از آنها را به رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) نیز نسبت داده‌اند، ولی اینها چون سند صحیح ندارند، در حد حجیت نیستند و نباید آنها را به عنوان نقلهای قابل اعتماد تلقی کرد و احتیاط دینی اقتضاء دارد که این نقلها را به عنوان نقلهای مشکوک به شمار آوریم. و روی این مبنا نمی‌توان به استناد این روایات معتقد شد که «البیت المعمور» واقع در سوره «و الطور» به همان معنایی است که ابو هریره‌ها گفته‌اند!

این مطالب به ظن قوی ساخته فکر و خیال بعضی از صحابه و تابعین بی احتیاط است.

بازی با وحی الهی

گروهی از صحابه و تابعین بی احتیاط طبق سلیقه‌های شخصی خود هر چه خواسته‌اند درباره کیفیت نزول وحی و تفسیر آیات قرآن و سایر امور مربوط به قرآن گفته‌اند و گاهی به تالی فاسدهای سخنان خود نیندیشیده‌اند. مثلاً از سهل بن سعد صحابی نقل کرده‌اند که گفته است: «انزلت» و «کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود» (۱۶) و لم ينزل «من الفجر» فکان رجال اذا ارادوا الصّوم ربط احدهم فی رجليه الخیط الابیض و الخیط الاسود فلا يزال يأکل و يشرب حتى یتبین له رؤيتهما فأنزل الله بعد «من الفجر» فعلموا انما یعنی اللیل و النهار» (۱۷)

یعنی آیه یاد شده که می‌گوید: «در شبهای ماه رمضان بخورید و بیاشامید تا وقتی که خیط سفید از خیط سیاه شناخته شود» نازل شد ولی کلمه «من الفجر» در دنباله آن نبود، پس مدتی بعضی از مردم وقتی که می‌خواستند بدانند در شب ماه رمضان تا کی می‌توانند غذا بخورند یک ریسمان سفید و یک ریسمان سیاه به پای خود می‌بستند و مشغول خوردن می‌شدند و به آن دو ریسمان نگاه می‌کردند تا ببینند کی با روشن شدن هوا ریسمان سفید از ریسمان سیاه شناخته می‌شود تا دیگر غذا نخورند* - آنان نمی‌دانستند که مقصود از خیط ابیض سفیده فجر صادق است - پس خدا بعداً کلمه «من الفجر» را نازل کرد تا معلوم کند که مقصود از خیط ابیض، فجر صادق است.

کسانی که این افسانه را ساخته‌اند توجه نکرده‌اند که گفته آنان مستلزم این است که نعوذ باللّه خدا نمی‌داند وحی را باید چگونه و با چه کیفیت و کمیتی بفرستد و پس از آنکه بعضی از مسلمانان تا مدتی کار اشتباهی انجام می‌دهند خدا تازه متوجه می‌شود که آیه مزبور که «من الفجر» را کمبود دارد و این کلمه را جداگانه نازل می‌کند تا رفع کمبود بشود!

می‌بینیم که این افراد در جهل و خودسری تا کجا پیش رفته و چگونه با وحی الهی بازی کرده‌اند و هر چه هوای نفس (*) بدون تردید مسلمانان هنگام سحر زیر نور چراغ غذا می‌خورده‌اند و در این صورت رنگ ریسمان سفید و سیاه را از همان اول تشخیص می‌داده‌اند، معلوم نیست سازندگان این داستان می‌خواهند چه بگویند؟ اگر می‌خواهند بگویند: مسلمانان در تاریکی غذا می‌خورده‌اند که این قابل قبول نیست و اگر قبول دارند که زیر نور چراغ غذا می‌خورده‌اند در این صورت برای تشخیص ریسمان سفید از سیاه نیازی ندارند که صبر کنند تا سفیده صبح بدمد.

آنان اقتضاء نموده است گفته‌اند و به خدا و رسول نسبت داده‌اند!

همین گونه افراد بوده‌اند که کلمه «البيت المعمور» را به معنای ساختمانی در آسمان با آن تفصیلاتی که قبلاً گذشت تفسیر و مطرح کرده‌اند تا بگویند: بیت المعمور در آسمان با نماز خواندن این فرشتگان با این کمیت بسیار بالا معمور می‌شود، در حالی که معمور شدن کعبه با زیارت انسانها با کمیت بسیار کمتر انجام می‌گردد!

رابطه بیت المعمور با نزول قرآن

ذهنیی که در عصر اصحاب و تابعین در مورد بیت المعمور به وسیله منقولات آنان به وجود آمده بود به حل مشکلی که درباره نزول قرآن پیش آمد کمک کرد، البته طبق سلیقه کسانی که به منطقی بودن گفته‌های خود نمی‌اندیشند.

مشکل این است که از طرفی در قرآن آمده است: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۱۸) و «انا انزلناه فی لیلة مبارکة»

(۱۹) و «انا انزلناه فی لیلة القدر» (۲۰) که از این آیات معلوم می‌شود قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و شب قدر نازل شده است.

و از طرفی از تاریخ قرآن معلوم است که قرآن در طول بیست و سه سال دوران نبوت رسول خدا (ص) به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان بر رسول اکرم (ص) نازل گشته است.

برای حل مشکل گفته‌اند: قرآن یک نوبت به طور دفعی جملگی به صورت کامل در آسمان به بیت المعمور نازل شده، و بعداً به تدریج قسمت به قسمت طبق نیاز زمان و در زمین بر قلب رسول خدا (ص) نازل گشته است.

از ابن عباس نقل کرده‌اند که در این رابطه گفته است:

«...ان لیل القدر هی اللیلة المبارکة و هی فی رمضان، نزل القرآن جملة واحدة من الزبر الی البیت المعمور و هو مواقع النجوم فی السماء الدنیا حیث وقع القرآن، ثم نزل علی محمد (ص) بعد ذلك فی الامر و النهی و فی الحروب رسلا رسلا». (۲۱)

یعنی شب قدر همان شب مبارک است و در رمضان قرار دارد، قرآن جملگی به طور دفعی از «زبر» به بیت المعمور نازل شد و بیت المعمور مواقع ستاره‌ها در آسمان دنیاست، همانجا که قرآن فرود آمد. پس از آن قرآن در قسمتهای گوناگون قطعه قطعه بر محمد (ص) نازل شد که حاوی امر و نهی است و درباره مسائل جنگ‌ها سخن می‌گوید.

قائلان به وجود بیت المعموری که ابوهریره‌ها ترسیم کرده‌اند و شرح آن گذشت جهت حل مشکل یاد شده، راه حل مزبور را ذکر کرده‌اند که برای قرآن دو نزول بوده است، یکی دفعی و دیگری تدریجی.

ما اطمینان نداریم که این راه حل از مغز ابن عباس تراوش کرده باشد، زیرا وی مردی با هوش و نکته سنج بود و در طول ملازمت و مصاحبت با حضرت علی (ع) از امام کسب علم کرده است و بسیاری از مسائل دقیق را خوب می‌فهمید و تقریر می‌کرد، و بعید است که این راه حل دور از ذهن را ابن عباس ابداع کرده باشد. و این احتمال وجود دارد که در عصر خلفای عباسی این راه حل را به ابن عباس که جد این خلفاء بود نسبت داده باشند تا مورد تأیید خلفاء واقع شود و در جامعه ترویج گردد.

در اینجا ابهاماتی وجود دارد که قائلان به این راه حل باید درباره آنها توضیح بدهند، آن مسائل به قرار ذیل است:

۱- چه ضرورتی ایجاب می‌کرد که قرآن دو نزول داشته باشد. یکی دفعی در آسمان و دیگری تدریجی در زمین و بر قلب رسول خدا با اینکه یک نزول تدریجی کافی بود؟

۲- آیا در بیت المعمور که مسجدی است در آسمان شخصی وجود داشت که وحی قرآنی را دریافت کند؟ اگر وجود داشت او انسان بود یا فرشته؟ اگر انسان بود او کیست؟ و اگر فرشته بود نامش چیست؟

۳- اگر شخصی در بیت المعمور نبود که وحی قرآنی را دریافت کند، آیا قرآنه خود بیت المعمور نازل شد؟ و به عبارت دیگر: آیا بیت المعمور خودش وحی را دریافت کرد؟

۴- اگر چنین است آیا بیت المعمور دارای شعور و ادراک و استعداد دریافت وحی است؟

۵- آیا بیت المعمور این وحی قرآنی را از خدا دریافت کرد یا از جبرئیل؟

۶- آیا قرآنی که به بیت المعمور نازل شد در کتابی نوشته و ثبت گردیده بود در آنجا نهاده شد؟

۷- آیا پس از آنکه به تدریج قرآن به طور کامل به قول آنان از بیت المعمور بر رسول خدا(ص) نازل شد باز هم قرآنی که در بیت المعمور بود باقی ماند؟

۸- اگر باقی ماند چه ضرورتی باقی ماندنش را ایجاب می کرد؟ نسخه قرآن زمینی راهنمای مردم است، که باید به آن عمل کنند تا رستگار شوند، نسخه قرآن بیت المعموری راهنمای چه کسانی است؟

۹- آیا راهنمای هیچکس نیست و به صورت موجودی عاقل و بی اثر همچنان در بیت المعمور باقی است تا قیامت؟!؟

گمان می رود کسانی که قرآن بیت المعموری را مطرح کرده اند اگر با اینگونه سؤالات و ابهامات روبرو می شدند نزول قرآن را به بیت المعمور مطرح نمی کردند.

تسلط گفته گروه ابو هریره آنچه از منابع عامه درباره بیت المعمور و نزول قرآن در آن نقل کردیم در محیطهای علمی و تفسیری عامه به عنوان قول و فکر مسلط شناخته شد و چون از ناحیه گروه ابو هریره که مورد حمایت و تأیید حکومت بودند ابداع و ترویج گشته بود کسی جرأت مخالفت با آن را نداشت.

به دنبال این جریان بود که این فکر در بین مفسران قرآن از قرن به قرن دیگر منتقل می شد. مفسران آن را اجماعی و غیرقابل تردید تلقی می کردند و این نظر بین مفسران عامه پیوسته اظهار و تکرار می گشت.

قرطبی مفسر بزرگ عامه در قرن هفتم هجری می‌نویسد: «لا خلاف فی ان القرآن انزل من اللوح المحفوظ ليله القدر جمله واحده فوضع فی بیت العزة فی سماء الدنيا ثم كان جبرئیل صلی الله علیه و سلم ينزل به نجما نجما فی الاوامر و النواهی و الاسباب و ذلك فی عشرين سنة» (۲۲).

یعنی در این مطلب اختلافی نیست که قرآن از لوح محفوظ در شب قدر جملگی نازل شد و آن را در بیت العزة یعنی بیت المعمور نهادند که در آسمان دنیاست و پس از آن جبرئیل که درود خدا بر او باد قسمت به قسمت، آن را در اوامر و نواهی و اسباب نزول دیگر نازل می‌کرد و این نزول تدریجی در بیست سال به انجام رسید.

اینکه قرطبی می‌گوید: «در این مطلب اختلافی نیست» دلیل است که در قرن هفتم هجری یعنی عصر قرطبی فکر مسلط در مورد نزول قرآن همان دو نزول یکی دفعی و دیگری تدریجی بوده است که از صحابه و تابعین به نسلهای بعد رسیده بود.

بدیهی است این فکر از همان زمانی که تألیف کتابهای تفسیر و حدیث شروع شد یعنی در قرن دوم هجری در محیط اسلامی از قول صحابه و تابعین در دفاتر حدیث و تفسیر ثبت گشت و می‌توان گفت: از اواسط قرن دوم هجری به بعد از این فکر روز به روز شایع‌تر می‌شد تا آنکه به عنوان فکر مسلط و غیرقابل خدشه همه‌جا مطرح گشت و قهرا مورد قبول واقع شد و کسی مناقشه نکرد.

انتساب این فکر به امام صادق

در نیمه دوم قرن دوم هجری، این فکر به وسیله راویان بی‌احتیاط اهل سنت به امام صادق (ع) نسبت داده شد و در کتابهای حدیث وارد گشت و از آن پس محدثان شیعه آن را از عامه گرفته و در کتابهای حدیثی خود درج کردند و حتی بعضی از محدثان شیعه به صحت آن معتقد شدند. شیخ صدوق در کتاب امالی در این رابطه حدیثی را که راویان اصلی آن از اهل سنت هستند بدین صورت نقل می‌کند: «حدثنا احمد بن محمد بن یحیی العطار قال: حدثنا سعد بن عبد الله عن القاسم بن محمد الاصبهانی عن سليمان بن داوود المنقري عن حفص بن غياث قال: قلت للصادق جعفر بن محمد: اخبرني عن قول الله: «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» كيف انزل القرآن في شهر رمضان و انما انزل القرآن في مدة عشرين سنة اوله و آخره؟ فقال: انزل القرآن جمله واحده في شهر رمضان الى البيت المعمور ثم انزل من البيت المعمور في مدة عشرين سنة» (۲۳)

یعنی احمد بن محمد بن یحیی العطار برای ما از سعد بن عبد الله نقل کرد و او از قاسم بن محمد اصفهانی و او از سلیمان بن داوود منقری و او از حفص بن غیاث که او گفت: به جعفر بن محمد صادق گفتم: درباره قول خدا که می گوید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»

برای من توضیح بده که چگونه قرآن در ماه رمضان نازل شد با اینکه می دانیم قرآن از اول تا آخر در مدت بیست سال نازل شده است؟ جعفر بن محمد گفت: قرآن جملگی و یکپارچه به طور دفعی به بیت المعمور نازل شد و سپس در مدت حدیث است.

۳- راوی پنجم آن یعنی حفص بن غیاث متهم است که هم حافظه اش ضعیف بوده و هم حدیثها را از حافظه نقل می کرده و هم مدلس بوده و حدیث را از کسی نقل می کند که آن را از او نشنیده بوده ولی وانمود می نماید که از او شنیده است.

با این نقاط ضعفی که در سند این حدیث هست سه احتمال در مورد آن به وجود می آید که موجب بی اعتباری آن می شود، بدین شرح:

۱- احتمال دارد قاسم بن محمد اصفهانی آن را جعل کرده باشد چون او مورد سوءظن علماء می باشد.

۲- امکان دارد سلیمان بن داوود منقری همان مطلبی را که در بین عامه رایج بود که قرآن دو نزول داشته است، یکی دفعی و دیگری تدریجی در قالب حدیث ریخته و آن را از طریق حفص بن غیاث به امام صادق (ع) نسبت داده باشد، چون او متهم به جعل حدیث است.

۳- احتمال دارد حفص بن غیاث حدیث مزبور را از یک راوی سنی که طبقه اش پائین تر از امام صادق (ع) بوده شنیده باشد ولی آن را از راه تدلیس به آن حضرت نسبت داده باشد، و قبلاً دانستیم که حفص مدلس بوده و احتمال تدلیس حفص بن غیاث در این حدیث وقتی تقویت می شود که می بینیم حفص بن غیاث در رجال شیخ طوسی (ص ۱۱۸) از راویان امام محمد باقر (ع) شمرده شده است، یعنی شیخ طوسی در جایی دیده که در سند حدیثی حفص بن غیاث از امام محمد باقر (ع) بلاواسطه نقل حدیث می کند و از اینرو حفص را از راویان آن حضرت شمرده، در حالی که تولد حفص بن غیاث سال ۱۱۷ هجری است (۳۳) و وفات امام باقر (ع) سال ۱۱۴ یا ۱۱۶ هجری می باشد، یعنی حفص بن غیاث بعد از وفات امام محمد باقر (ع) متولد شده است، پس او نمی تواند از

آن حضرت بلاواسطه نقل حدیث کند ولی از راه تدلیس حدیثی را که از راوی پایین تر شنیده، به امام باقر(ع) که طبقه اش بالاتر بوده نسبت داده و وانمود کرده که از آن حضرت شنیده است.

با توضیحاتی که داده شد معلوم گشت که حدیث مزبور بی اعتبار است و نمی توان به مدلول آن معتقد شد و باور کرد که قرآن دو نزول داشته است یکی دفعی و دیگری تدریجی، ولی با این وصف می بینیم که شیخ صدوق رضوان الله علیه نه تنها حدیث مزبور را در امالی نقل کرده بلکه به مدلول آن معتقد شده و آن را اظهار نموده است.

اعتقاد شیخ صدوق

شیخ صدوق در کتاب اعتقادات می فرماید: «اعتقادنا ان القرآن نزل فی شهر رمضان فی لیلة القدر جملة واحدة الى البيت المعمور ثم نزل من البيت المعمور فی مدد عشرين سنة...» (۳۴)

یعنی اعتقاد ما درباره قرآن این است که همه قرآن به طور دفعی در ماه رمضان در شب قدر به بیت المعمور نازل شده و سپس در مدت بیست سال تدریجا بر رسول خدا(ص) نازل گشته است.

می بینیم که صدوق مضمون همان حدیثی را که در کتاب امالی آورده و قبلا نقل شد در اینجا به عنوان یک اعتقاد ثبت کرده است و حتی مدت نزول تدریجی قرآن را طبق حدیث مزبور بیست سال ذکر کرده است و این موافق نقلی است که بعضی از عامه نموده و گفته اند: شروع نبوت رسول خدا(ص) در چهل و سه سالگی بوده (۳۵) که طبق این نقل مدت نبوت بیست سال می شود ولی قول مشهور این است که مدت نبوت رسول اکرم(ص) بیست و سه سال بوده، و قبلا روشن شد که سند حدیث نامبرده بی اعتبار است و ناقلان اصلی آن راویان بی احتیاط اهل سنت هستند که متهم به دروغگویی و تدلیس می باشند.

ضمنا معلوم نیست مرحوم صدوق در اینجا خواسته است اعتقاد خود را بیان کند یا اعتقاد شیعه امامیه را؟ اگر اعتقاد خود را گفته است این اعتقاد مبنی بر یک حدیث بی اعتبار است و اگر اعتقاد شیعه امامیه را گفته است باید دانست که این یک مسأله نظری و قابل بحث است که باید درباره آن اجتهاد شود و نمی توان آن را به قاطبه شیعه امامیه به عنوان یک عقیده مورد اتفاق نسبت داد، چنانکه بعضی از علمای شیعه مانند شیخ مفید این عقیده را نقد کرده و آن را مردود دانسته است.

اعتراض شیخ مفید

شیخ مفید در اعتراض به گفته شیخ صدوق می‌فرماید: «...الذی ذهب الیه ابو جعفر رحمه الله فی هذا الباب اصله حدیث واحد لا یوجب علما و لا عملا و نزول القرآن علی الاسباب الحادثة فحالا یدل علی خلاف ما تضمنه الحدیث و ذلك انه قد تضمن حکم ما حدث و ذکر ما جرى علی وجهه و ذلك لا یكون علی الحقیقة الا لحدوثة عند السبب... و قد جاء الخبر بذكر الظهار و سببه و انها لما جادلت النبی (ص) فی حکم الظهار انزل الله تعالی: «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها...» (۳۶) و هذا قصة كانت بالمدينة فكيف ينزل الله تعالی الوحي بها بمكة قبل الهجرة فيخبر بها انها قد كانت و لم تكن؟ و لو تتبعنا قصص القرآن لجااء مما ذكرناه كثيرا يتسع به المقال...» (۳۷)

یعنی گفته صدوق درباره نزول دفعی و تدریجی قرآن مضمون خبر واحدی است که نه موجب علم است و نه عمل و اینکه قسمتی از قرآن به دنبال اسباب نزولی که حادث می‌شد در حالی بعد از حال دیگر نازل می‌گشت بر خلاف مضمون حدیث مزبور دلالت دارد، زیرا اینگونه آیات مشتمل است بر حکم آن حوادث و ذکر آنچه اتفاق افتاده و این ممکن نیست مگر اینکه نزول این آیات بعد از تحقق اسباب نزول باشد. یک نمونه از این آیات، آیه‌ای است که درباره حکم ظهار آمده و مجادله زنی درباره رفتار شوهرش را حکایت می‌کند، آیه مزبور خطاب به رسول خدا (ص) می‌گوید: «خدا سخن زنی را که درباره شوهرش با تو مجادله می‌کرد شنید». می‌دانیم قصه شکایت از زن در مدینه واقع شده و چگونه ممکن است آیاتی که درباره مجادله این زن آمده در مکه و قبل از هجرت نازل شود و حکایت کند که این قصه واقع شده، در حالی که هنوز واقع نشده است و بعدا در مدینه واقع خواهد شد؟ و اگر قصه‌های قرآن را دنبال کنیم بسیاری از این نمونه‌ها خواهیم یافت و سخن گسترده خواهد شد.

تذکر دو نکته

۱- می‌دانیم که تبادر و تفاهم عرفی در محیط نزول قرآن وسیله درک معانی قرآن است، مثلا در جو نزول قرآن وقتی که آیه

«انا انزلناه فی لیلة القدر» نازل می‌شود به ذهن مردم متبادر می‌شود که ضمیر مفعول در «انزلناه» به قرآن بر می‌گردد و همراه آن تبادر دیگری نیز وجود دارد، و آن این است که به ذهن مردم متبادر می‌شود که این آیه می‌گوید: قرآن را بر رسول خدا (ص) نازل کردیم و هرگز به ذهن مردم متبادر نمی‌شود که آیه می‌خواهد

بگوید: قرآن را مثلاً بر آسمان یا عرش نازل کردیم و اگر کسی تصور کند که این آیه مثلاً می‌گوید: ما قرآن را بر بیت المعمور یا عرش یا کرسی نازل کردیم، این تصور بر خلاف تبادر و تفاهم عرفی خواهد بود. بنابراین در تفسیر آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۳۸) و آیه «انا انزلناه فی لیلة مبارکة» (۳۹) و آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» (۴۰) نمی‌توان گفت که این آیات می‌گویند، قرآن به بیت المعمور نازل شده است زیرا این معنی به ذهن هیچکس متبادر نمی‌شود و خلاف آن متبادر می‌شود یعنی نزول قرآن بر رسول خدا. (ص) از اینجا روشن می‌شود حدیث امالی صدوق که می‌گوید: معنای آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» این است که قرآن بر بیت المعمور نازل شد، مضمون این حدیث بر خلاف تبادر و تفاهم عرفی است و اعتماد مرحوم صدوق به حدیث مزبور موجه نیست.

۲- آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»

و دو آیه دیگر که قبلاً ذکر شد ممکن نیست به این معنی باشند که کل قرآن بدون استثناء در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر در بیت المعمور نازل شد، چون مدلول سه آیه مزبور شامل خود این سه آیه نمی‌شود زیرا نمی‌توان گفت: مثلاً آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» می‌گوید: کل قرآن را حتی همین آیه را در شب قدر نازل کردیم، و همچنین دو آیه دیگر. بنابراین اگر کسی بخواهد بگوید: سه آیه یاد شده دلالت دارند که کل قرآن جمله در بیت المعمور نازل شده است باید این سه آیه را استثناء کند و نتیجه این می‌شود که کل قرآن به استثنای این سه آیه بطور دفعی در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شده و این بر خلاف مدلول حدیث سابق است که مورد اعتماد و استناد مرحوم صدوق بود، زیرا حدیث سابق سه آیه نامبرده را استثناء نمی‌کند و در نتیجه حدیث مزبور با مدلول سه آیه یاد شده هماهنگ نیست و حدیثی که با قرآن هم آهنگ نباشد مردود است.

رعایت تناسب بین زمان و مکان نزول

آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن»

زمان نزول قرآن را ماه رمضان تعیین کرده است و از طرفی ماه رمضان متعلق به زمین و اهل زمین است نه به آسمان و اهل آسمان، چون ماههای قمری برای آسمان و اهل آن معنی ندارد، حالاً که زمان نزول قرآن یعنی ماه رمضان متعلق به اهل زمین است باید مکان نزول آن نیز در زمین باشد نه در بیت المعمور و آسمان، بنابراین اگر

ما بگوییم: آیه یاد شده می‌خواهد بگوید: قرآن در ماه رمضان که متعلق به زمین و اهل زمین است نازل شد ولی نه در زمین بلکه در آسمان و در بیت المعمور، اگر چنین بگوییم تناسب بین زمان و مکان نزول قرآن را رعایت نکرده‌ایم و این بر خلاف بلاغت قرآن است.

و این نقطه ضعف دیگری است برای حدیث بی‌اعتباری که قبلاً نقل شد و می‌گوید: کل قرآن به طور دفعی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و مرحوم صدوق حدیث مزبور را در امالی نقل کرده و در کتاب اعتقادات به آن اعتماد و استناد نموده است بدون اینکه از حدیث نام ببرد.

نکته دیگر اینکه: آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس...»

می‌گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد هادی و راهنمای مردم است. از طرف دیگر حدیث امالی صدوق می‌گوید: قرآن در ماه رمضان در بیت المعمور نازل شد، و معلوم است قرآنی که در بیت المعمور در آسمان باشد نمی‌تواند هادی و راهنمای مردم باشد، بنابر این حدیث امالی صدوق با آیه مزبور هماهنگ نیست و از اینرو نمی‌تواند مورد قبول باشد و در روایات آمده که اگر حدیثی با قرآن موافق نباشد مردود است.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چگونه ممکن است محدث عالمی مثل صدوق یک حدیث ضعیف و بی‌اعتبار را مبنای عقیده خود قرار دهد و در آن مناقشه نکند؟!

شاید بتوان در توجیه این مسأله چنین گفت که گاهی یک محدث مخلص که مجذوب عظمت و شخصیت ائمه است هنگامی که می‌بیند حدیثی به امام معصوم نسبت داده می‌شود چون محو محبت و عشق امام است برای او صحوی رخ نمی‌دهد تا عمیقاً بیندیشد و ناقدانه در صحت حدیث مناقشه کند و آن را به نقد بکشد و احیاناً رد کند و از اینرو تسلیم حدیث شده و محتوای حدیث را می‌پذیرد و به آن معتقد می‌گردد.

و باید گفت که جاعلان حدیثهای ساختگی به این نکته توجه داشته‌اند که می‌توانند با نسبت دادن حدیثهای جعلی به پیغمبر و ائمه (ع) عده‌ای از عاشقان مقام نبوت و امامت را بفریبند و آنان را تحت تأثیر این عشق پاک به محتوای حدیثهای ساختگی معتقد سازند و با این انگیزه و امید، حدیثهای زیادی ساختند و منتشر کردند و تا حد زیادی هم به هدف خود رسیدند.

راه حل این مسأله چیست؟

برای حل این مسأله قبلا مثالی می‌زنیم: اگر شخصی که مشغول احداث قنات است هنگامی که آب قنات بیرون می‌آید بگوید: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» آیا معنای این سخن این است که همه آب قنات روز جمعه بیرون آمد؟ البته نه، بلکه معنای آن این است که شروع خروج آب قنات روز جمعه بوده است، چون بیرون آمدن آب قنات تدریجی است و ممکن نیست همه آبی که در طول سالها بیرون خواهد آمد روز جمعه از قنات خارج شود و این خود قرینه است بر اینکه مقصود از این سخن که می‌گوییم: «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» این است که بیرون آمدن آب قنات روز جمعه شروع شده است و این نه مجاز است و نه لازم است که کلمه‌ای نظیر «بعض» مثلا در تقدیر باشد، زیرا آن قسمت از آب قنات که روز جمعه بیرون می‌آید حقیقتا آب قنات است و اطلاق آب قنات بر آن، اطلاق حقیقی است نه مجازی و این مطلب در همه امور تدریجی صادق و جاری است.

در قضیه نزول قرآن نیز مطلب همینطور است و باید گفت: چون در جو اسلامی معلوم بود که نزول قرآن تدریجی است وقتی که آیه «انا انزلناه فی لیلۃ القدر» می‌گوید: قرآن را در شب قدر نازل کردیم طبعاً معنای آن این است که شروع نزولش در شب قدر بوده، و این نه مجاز است و نه لازم است کلمه‌ای مثل «بعض» در تقدیر باشد، زیرا اطلاق لفظ «قرآن» بر بعض قرآن اطلاق حقیقی است، چنانکه اطلاق آب قنات بر بعضی از آب آن اطلاق حقیقی است.

مثال دیگر: اگر در روز اول ماه رمضان بگوییم: رمضان داخل شد، آیا معنای آن این است که کل رمضان یک دفعه داخل شد؟ البته نه، چون روزهای رمضان تدریجاً می‌آید و می‌گذرد، پس طبعاً معنای جمله مزبور این است که اولین روز رمضان داخل شد آن هم نه به معنای اینکه کل روز اول یک دفعه داخل شد، بلکه به معنای اینکه جزء اول آن داخل شد، زیرا ممکن نیست همه اجزاء روز یک دفعه داخل شود.

در مورد قرآن نیز چنین است، هنگامی که آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۴۱) می‌گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شد، و آیه «انا انزلناه فی لیلۃ مبارکه» (۴۲) می‌گوید: قرآن در شبی مبارک نازل شد، چون در جو نزول معلوم بود که قرآن کریم تدریجاً نازل می‌شود و تا آنجا این مطلب روشن بود که مخالفان می‌گفتند: چرا کل قرآن یک دفعه نازل نشد؟ (۴۳) از اینرو طبعاً معنای دو آیه یاد شده این است که نزول اولین قسمت قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک بوده است.

از آنچه گذشت روشن شد که چون تدریجی بودن نزول قرآن در جو نزول معلوم و بدیهی بود، این قرینه قطعی است بر اینکه

«انا انزلناه فی لیلة القدر» و آیه‌های مشابه آن نزول اولین قسمت از قرآن یعنی شروع نزول قرآن را گوشزد می‌کند، چنانکه جمله «آب قنات روز جمعه بیرون آمد» خروج اولین قسمت از آب قنات و شروع خروج آن را می‌فهماند.

فرق بین انزال و تنزیل

بعضی تصور کرده‌اند که «انزال» از باب افعال به معنای نزول دفعی است و «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول تدریجی، بنابر این آیه «انا انزلناه فی لیلة القدر» و آیات مشابه آن دلالت دارند که همه قرآن به طور دفعی نازل شده است و آیه «و نزلنا علیک القرآن تنزیلا» (۴۴) و آیات مشابه آن دلالت بر نزول تدریجی دارند.

این تصور صحیح نیست، زیرا انزال از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هر دو به معنای مطلق نازل کردن است و معنای دفعی یا تدریجی جزء مفهوم هیچکدام نیست و دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن باید از قرائن فهمیده شود و در قرآن کریم، هم «انزال» از باب افعال در معنای نزول تدریجی استعمال شده و هم «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول دفعی به کار رفته است، در اینجا برای هر یک، نمونه‌ای می‌آوریم.

نمونه اول: در آیه

«انزل من السماء ماء» (۴۵) «انزال» از باب افعال در نزول تدریجی استعمال شده است، زیرا باران همیشه تدریجا نازل می‌شود. در اینجا قرینه خارجی یعنی اینکه باران همیشه تدریجا نازل می‌گردد دلالت بر نزول تدریجی دارد و آیه مزبور با آیه

«و نزلنا من السماء ماء مبارکا» (۴۶) که در آن «تنزیل» از باب تفعیل آمده است فرقی ندارد، یعنی در هر دو آیه با قرینه خارجی می‌فهمیم که نزول تدریجی باران مقصود است.

نمونه دوم: در آیه «و قالوا لولا نزل عليه القرآن جمله واحده» (۴۷) تنزیل از باب تفعیل در معنای نزول دفعی استعمال شده و عبارت «جمله واحده» قرینه است که در این آیه نزول دفعی قرآن مقصود است، ولی خود صیغه «نزل» از باب تفعیل نه مفهوم دفعی دارد و نه مفهوم تدریجی.

توضیح بیشتر اینکه: در آیه «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم» (۴۸) و آیه «و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر»

(۴۹) صیغه «انزلنا» در آیه اول از باب افعال و «نزل» در آیه دوم از باب تفعیل به یک معنی استعمال شده، زیرا در هر دو آیه نزول ذکر بر رسول خدا (ص) مطرح است، چون کلمه «الیک» در آیه اول و کلمه «علیه» در آیه دوم دلالت دارد که مقصود نزول قرآن بر پیغمبر است و نمی‌توان گفت: در آیه اول مقصود نزول قرآن به بیت المعمور است.

و نیز در آیه «و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم»، صیغه «انزلنا» از باب افعال آمده و صیغه «نزل» از باب تفعیل است و بی‌تردید این هر دو صیغه یک معنی را می‌فهمانند، یعنی مطلق نازل کردن، و هیچکدام از آن دو دلالت بر دفعی بودن یا تدریجی بودن نزول قرآن ندارند. اگر در این آیه «انزلنا» را به معنای نزول دفعی بگیریم و «نزل» را به معنای نزول تدریجی در این صورت ترجمه آیه مزبور چنین خواهد بود: «ما قرآن را به طور دفعی بر تو نازل کردیم تا تو قرآنی را که به طور تدریجی نازل شده است برای مردم تفسیر کنی!» و این معنای ناپسند بلکه ناصحیحی برای آیه یاد شده است.

کسانی که گفته‌اند: انزل (از باب افعال) به معنای نازل کردن دفعی است و تنزیل (از باب تفعیل) به معنای نازل کردن تدریجی، برای گفته خود هیچ دلیلی نیاورده‌اند و ادعای بی‌دلیل قابل قبول نیست. باید گفت: انزل از باب افعال و تنزیل از باب تفعیل هیچ فرق لغوی و مفهومی ندارد، چنانکه اکرام و تکریم با هم فرقی ندارد.

راه حل تفسیر المیزان

در المیزان راه حل دیگری بیان شده که خلاصه آن چنین است: «معنای آیاتی که می‌گویند: قرآن در ماه رمضان و در شبی مبارک و در شب قدر نازل شد، این است که حقیقت قرآن در آن مرحله‌ای که در لوح محفوظ و در کتاب مکنون و درام کتاب است و دور از کثرت و تدرج و تغییر می‌باشد، بر قلب رسول خدا (ص) نازل شده است و این مرحله قبل از تفصیل است که در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و قرآن در این مرحله علی و

حکیم و نزد خداست و دور از درک عقول می‌باشد و جزء، جزء و آیه، آیه نیست و در صقع علم ربوبی قرار دارد در این مرحله حقیقت قرآن بطور دفعی بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد، ولی اجازه نداشت چیزی از آن را به زبان آورد در این مرحله، بعثت و رسالت رسمی برای وی وجود ندارد، چون قرآنی که در قالب الفاظ و عبارات بگنجد نازل نشده است، تا آن را بر مردم بخواند و با خواندن آن تبلیغ رسالت کند و آنچه نازل شده حقیقت قرآن* است نه الفاظ آن. آنگاه از هنگام شروع بعثت آن حضرت قرآن کریم در طول بیست و سه سال تا پایان بعثت به تدریج در قالب الفاظ و عبارات بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد.

بنابراین قرآن دو نزول بر قلب رسول خدا (ص) داشته است، یکی نزول دفعی که مربوط است به حقیقت قرآن در مرحله لوح محفوظی قبل از تفصیل و دور از کثرت و تدرج و دور از درک عقول که در ماه رمضان و در شب قدر واقع شده است. و دیگری نزول تدریجی قرآن که در قالب الفاظ و عبارات و آیه، آیه و سوره، سوره و قابل فهم مردم است. و با این نزول دوم که در بیست و هفتم ماه رجب شروع شده است، بعثت رسمی رسول خدا (ص) آغاز می‌شود. (۵۰)

این بود راه حلی که المیزان اختیار کرده است. این راه حل از چند جهت قابل مناقشه است:

۱- ایشان هیچ دلیلی از عقل با قرآن و حدیث برای راه حل خود نیاورده‌اند و تنها به بیانی استحسانی و ذوقی اکتفاء کرده‌اند که شخص پژوهشگر را قانع نمی‌کند.

۲- آیه

«شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن، هدی للناس...»

می‌گوید: قرآن که در ماه رمضان نازل شد وسیله هدایت مردم است، در حالی که حقیقت قرآن که المیزان لفظ «قرآن» در این آیه را حمل بر آن کرده در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد و از اینرو در این مرحله نمی‌تواند وسیله هدایت مردم باشد، پس قرآن در این آیه باید به معنای عرفی آن که در قالب عبارات می‌گنجد تفسیر شود تا بتواند وسیله هدایت مردم باشد.

۳- حقیقت قرآن در مرحله‌ای که در لوح محفوظ است برتر از زمان و مکان قرار دارد و نمی‌توان برای آن ظرف زمانی یا مکانی تصور کرد، چنانکه نمی‌تواند برای آن لفظ و عبارت و آیه و سوره فرض کرد، تا وقتی که در

قالب الفاظ و عبارات ریخته نشود و قابل قرائت و کتابت نگردد در زمان و مکان نمی گنجد. بنا بر این در این مرحله صحیح نیست گفته شود: حقیقت قرآن که در زمان نمی گنجد در ماه رمضان نازل شد، زیرا آنچه در ماه رمضان نازل می شود طبعاً در زمان می گنجد و قابل قرائت و کتابت و (*)المیزان درباره اینکه آیا نزول حقیقت قرآن بر قلب رسول اکرم (ص) قبل از بعثت رسمی و قبل از چهل سالگی آن حضرت بوده است یا نه؟ توضیحی ندارد و نفی یا اثبات این مطلب از آن استفاده نمی شود.

استماع با گوش عادی است، پس اینکه برای نزول قرآن ظرف زمانی یعنی ماه رمضان تعیین شده دلیل این است که مقصود از قرآن در آیه مزبور مرحله نازل شده آن است که در قالب عبارات ریخته شده و در زمان می گنجد، نه مرحله حقیقت قرآن که در صقع علم ربوبی و برتر از زمان و جهان ماده است.

رابطه نزول قرآن با بعثت

چون قبلاً از زمان نزول قرآن سخن رفت در اینجا مسأله زمان بعثت تداعی می شود که اگر نزول قرآن در ماه رمضان بوده است، آیا بعثت رسول خدا (ص) همراه با نزول قرآن در ماه رمضان بوده است؟ اگر چنین است پس قول شایع که بعثت آن حضرت را در بیست و هفتم ماه رجب می دانند چه توجیهی دارد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: هنگامی که مورخان از بعثت رسول خدا (ص) سخن می گویند، در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد.

احتمال اول: مقصود از بعثت اولین وحی قرآنی و نزول اولین قسمت از قرآن بر رسول خدا (ص) باشد.

احتمال دوم: مقصود، اعطای مقام نبوت با وحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن باشد.

احتمال سوم: مقصود، مبعوث و مأمور شدن رسول خدا (ص) برای علنی کردن دعوتش باشد.

الف- اگر مقصود از بعثت، نزول اولین وحی قرآنی باشد باید گفت: حتماً بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان و در شب قدر بوده است، زیرا قرآن می گوید: «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» (۵۱) و نیز می گوید: «انا انزلناه فی لیلة القدر»

یعنی قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شد و معلوم است که نزول قرآن بر رسول خدا (ص) بوده است.

و صدوق ضمن علل منقول از فضل بن شاذان که به امام رضا(ع) نسبت داده‌اند آورده است: «شهر رمضان هو الشهر الذی انزل الله فيه القرآن كما قال الله «شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن»... و فيه نبیّ محمد(ص)» (۵۲) یعنی در ماه رمضان قرآن نازل شد و در آن رسول اکرم(ص) پیغمبر گشت.

راویان عامه در این رابطه حدیثی از امام محمد باقر(ع) نقل کرده‌اند که فرمود: «كان ابتداء الوحي الى رسول الله يوم الاثنين لسبع عشرة خلت من رمضان» (۵۳) یعنی اولین وحی بر رسول خدا(ص) روز دوشنبه هفده روز از ماه رمضان گذشته نازل شد.

اگر مقصود از عبارت «ابتداء الوحي» در این حدیث وحی قرآنی باشد، این روایت منطبق با همین احتمال است که بعثت رسول خدا(ص) با نزول قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

نیز یعقوبی در این رابطه می‌نویسد: «و أتاه جبرئيل ليلة السبت و ليلة الاحد ثم ظهر له بالرسالة يوم الاثنين و قال بعضهم: يوم الخميس و قال من رواه عن جعفر بن محمد: يوم الجمعة، لعشر بقين من رمضان و لذلك جعله عيداً للمسلمين» (۵۴) یعنی جبرئیل شب شنبه و شب یکشنبه نزد رسول خدا(ص) آمد و سپس رسالت آن حضرت را در روز دوشنبه به وی ابلاغ کرد و بعضی از گفته‌اند: روز پنجشنبه و از جعفر بن محمد(ع) نقل کرده‌اند: روز جمعه، ده روز از ماه رمضان مانده، و بدین علت این روز برای مسلمانان عید قرار داده شد.

اگر همه عبارت «يوم الجمعة لعشر بقين من رمضان» را منقول از امام صادق(ع) بدانیم نه فقط لفظ «يوم الجمعة» را، در این صورت این حدیث هم منطبق با همین احتمال است که بعثت آن حضرت با نزول قرآن شروع شده و در ماه رمضان بوده است.

ابن کثیر نیز می‌نویسد: «مشهور این است که بعثت رسول خدا (ص) در ماه رمضان بوده است» (۵۵)

ب- و اگر مقصود از بعثت، اعطای مقام نبوت با وحی غیر قرآنی باشد، چنانکه ابن کثیر از احمد بن حنبل به سندش از عامر شعبی نقل کرده است که «نزلت علیه النبوة و هو ابن اربعین سنه... و لم ينزل القرآن فلما مضت ثلاث سنين قرن بنبوته جبرئيل فنزل القرآن على لسانه عشرين سنه عشرًا بمكة و عشرًا بالمدينة» (۵۶)

یعنی رسول خدا (ص) در چهل سالگی به نبوت رسید... و قرآن نازل نشده بود، پس آنگاه که سه سال گذشت جبرئیل آمد و قرآن از زبان او در مدت بیست سال نازل شد، ده سال در مکه و ده سال در مدینه.

اگر بعثت به معنای وحی غیر قرآنی باشد، در این فرض ممکن است بعثت در ماه ربیع الاول باشد، چنانکه در تاریخ یعقوبی آمده است (۵۷) و نیز مسعودی در «التنبیه و الاشراف» نوشته است: «فلما بلغ اربعین سنه بعثه الله الى كافة الناس يوم الاثنين لعشر خلون من ربیع الاول و هو اليوم الثالث و العشرون من آبان ماه». (۵۸)

یعنی پس وقتی که رسول اکرم (ص) به چهل سال رسید خدا او را مبعوث کرد به سوی همه مردم در روز دوشنبه ده روز از ربیع الاول گذشته که روز بیست و سوم آبان ماه بود.

و ممکن است بعثت در بیست و هفتم ماه رجب باشد چنانکه شیخ طوسی نوشته: «و صدع بالرسالة فی اليوم السابع و العشرين من رجب و له صلى الله عليه و آله اربعون سنه». (۵۹)

یعنی رسول خدا (ص) در روز بیست و هفتم رجب رسالت خود را آشکار کرد، در حالی که چهل سال داشت.

و نیز فتال نیشابوری نوشته است: «فأذا أتت أربعون سنه أمر الله جبرئيل آن يهبط اليه باظهار الرسالة و ذلك في اليوم السابع و العشرين من شهر الله الاصم» (۶۰)

یعنی هنگامیکه چهل سال از عمر رسول خدا (ص) گذشت خدا به جبرئیل دستور داد بر او فرود آید و اظهار رسالت را به وی ابلاغ کند و این در روز بیست و هفتم ماه رجب بود.

و ممکن است بعثت در بیست و پنجم ماه رجب باشد چنانکه صدوق در کتاب مقنع گفته است: «و فی خمسة و عشرين من رجب بعث الله محمدا». (۶۱) یعنی در بیست و پنجم رجب خدا محمد (ص) را مبعوث کرد.

ج-و اگر مقصود از بعثت مبعوث و مأمور شدن رسول خدا(ص) برای علنی کردن دعوتش باشد در این صورت. ممکن است این مأموریت در ماه رمضان باشد.

و ممکن است در ربیع الاول باشد، چنانکه یعقوبی و مسعودی گفته‌اند.

و ممکن است در بیست و هفتم ماه رجب باشد، چنانکه شیخ طوسی گفت هاست.

و ممکن است در بیست و پنجم ماه رجب باشد، چنانکه شیخ صدوق گفته است.

ضمناً احتمال دارد اینکه شیخ طوسی در عبارت سابق تعبیر «و صدع بالرسالة» را به کار برده، مقصودش همین احتمال سوم باشد، یعنی آشکار کردن رسالت و دعوت، زیرا معنای عبارت مزبور این است که رسالت را آشکار کرد، و همچنین احتمال دارد قتال نیشابوری نیز که عبارت «اظهار الرسالة» را به کار برده مقصودش همین احتمال سوم، یعنی آشکار کردن دعوت باشد نه اصل نبوت.

از آنچه گذشت روشن شد: این مطلب قطعی نیست که نبوت رسول اکرم(ص) با نزول قرآن شروع شده باشد، اگر چه این قول مشهور است، و نیز روشن شد: این مطلب هم قطعی نیست که بعثت آن حضرت در روز بیست و هفتم رجب باشد، بلکه احتمال دارد یا در ماه رمضان باشد و یا در روز بیست و هفتم رجب که شیخ گفته است نیز احتمال دارد روز بیست و پنجم رجب باشد که صدوق گفته است و همچنین احتمال دارد در ماه ربیع الاول باشد که ب؟؟؟وی و مسعودی گفته‌اند.

بررسی استدلال المیزان

قبلاً دانستیم که قول مقبول در تفسیر آیه «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است.

در المیزان برای رد کردن این قول به این مطلب تمسک شده که بعثت رسول خدا(ص) با نزول قرآن شروع گردیده و در روز بیست و هفتم رجب بوده است، بنابراین نمی توان گفت: نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده، بلکه باید گفت: آغاز نزول تدریجی قرآن در بیست و هفتم رجب بوده است. (۶۲)

ولی قبلا روشن شد که در مفهوم بعثت سه احتمال وجود دارد:

۱-تحقق بعثت با نزول اولین وحی قرآنی.

۲-تحقق بعثت با وحی غیر قرآنی قبل از نزول قرآن.

۳-بعثت به معنای بعثت و امر خدا به رسول اکرم(ص) که رسالتش را آشکار کند.

و نیز روشن شد که در زمان بعثت هم سه قول وجود دارد: یکی ماه رمضان و دیگری ماه ربیع الاول و قول سوم ماه رجب.

بنابراین نمی توان گفت: بعثت حتما در روز بیست و هفتم رجب بوده است.*

از اینجا روشن می شود که المیزان مطلب غیر حتمی را حتمی گرفته و آن را مبنای استدلال خود قرار داده است. یعنی بعثت رسول خدا(ص) را به طور حتم در روز ۲۷ رجب دانسته و از آن نتیجه گرفته که نمی توان گفت: شروع نزول قرآن (*) اینکه در ایران در روز ۲۷ رجب به عنوان روز عید مبعث، مراسمی برگزار می شود برای تجلیل از مقام رسالت و تجدید خاطره بعثت رسول اکرم(ص) است و حتمی نبودن این روز از نظر تاریخی، از ارزش این سنت نیکو نمی کاهد، زیرا هدف اصلی از این مراسم، زنده نگه داشتن نام و یاد بعثت جهانی پیشوای اسلام است که باید سالی یک بار در روز معینی این مراسم تکرار شود و اگر این روز، قراردادی هم باشد مانعی ندارد چه رسد به اینکه در کتابهای تاریخ به عنوان یک قول ثبت شده باشد.

که به قول مشهور بعثت با آن تحقق یافته است در ماه رمضان بوده و نیز نمی توان گفت: «شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن»

تفسیرش این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شده است، زیرا بعثت در روز ۲۷ رجب بوده و بین آن و بین ماه رمضان بیش از یک ماه فاصله است، آنگاه چگونه ممکن است ۲۷ رجب روز بعثت باشد و نه در آن و نه بعد از آن اصلاً قرآن نازل نشود، تا ماه رمضان و سپس در ماه رمضان تازه نزول قرآن شروع شود؟ به این دلیل قول کسانی که می گویند: معنای آیه یاد شده این است که نزول قرآن در ماه رمضان شروع شد، مردود است. (۶۳)

معلوم است که از مطلب غیر حتمی نمی توان نتیجه قابل اطمینان گرفت و نمی تواند بر مبنای این نقل مشکوک که می گوید: بعثت در ۲۷ رجب بوده گفت: شروع نزول قرآن در ۲۷ رجب بوده است، نه در ماه رمضان، با اینکه قرآن صریحاً می گوید:

«شهر رمضان الذی انزل فيه القرآن»

و آنچه این آیه می گوید که دلالت بر نزول قرآن در ماه رمضان دارد بی تردید و حتمی است و یک نقل تاریخ مشکوک که می گوید: بعثت در ۲۷ رجب بوده نمی تواند در مقابل مدلول قرآن بایستند و آن را نفی کند، زیرا این نقل تاریخی نه از پیغمبر و امام نقل شده و نه مدلول قرآن است، بلکه فقط یک نقل تاریخی است که منبع آن معلوم نیست و علاوه بر این نقلهای تاریخی دیگری نیز در مقابل آن وجود دارد که می گوید: بعثت در ماه ربیع الاول و یا در ماه رمضان بوده است.

اشکال دیگر به نظر علامه: اگر بعثت در ۲۷ رجب با آیات سوره علق آغاز شده باشد طبق نظر علامه باید نزول دفعی قبل از نزول تدریجی باشد یعنی اینکه در ۲۷ رجب باید نزول دفعی صورت بگیرد نه در ماه رمضان و در شب قدر و اگر نظر علامه را بپذیریم لازم می آید که نزول تدریجی مقدم بر نزول دفعی باشد و حال اینکه علامه چنین نمی گوید.

قاعده حمل مطلق بر مقید

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که با صیغه باب افعال، یا تفعیل از نزول کتاب الله به طور مطلق سخن می گوید و آن را به نزول دفعی یا نزول تدریجی مقید نمی کند مثل آیه «کتاب انزلناه الیک مبارک لید بروا آیاته»، (۶۴) و آیه «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا» (۶۵)

در این دو آیه و آیات فراوان دیگر، نزول قرآن به صورت مطلق مطرح شده است و قید دفعی بودن نزول یا تدریجی بودن آن در آنها وجود ندارد.

ولی در بعضی آیات دیگر از تدریجی بودن نزول قرآن سخن رفته است، مثل آیه «و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث»

(۶۶) یعنی قرآن را به تدریج فرستادیم تا آن را با مهلت بر مردم بخوانی، و نیز مثل آیه «و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحدة کذلک لثبت به فؤادک...» (۶۷) یعنی کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشد؟ ما قرآن را اینگونه به تدریج نازل می کنیم تا به سبب آن به قلب تو ثابت و آرامش بدهیم.

چنانکه معلوم است از این دو آیه به خوبی روشن می شود که قرآن تدریجا نازل شده است.

در اینجا قاعده حمل مطلق بر مقید که یک قاعده رایج و مورد قبول است اقتضاء دارد آیاتی که نزول قرآن را به طور مطلق گوشزد می کند بر آیاتی حمل شود که نزول قرآن را مقید می کند به نزول تدریجی، یعنی در حقیقت آیاتی که از نزول تدریجی قرآن سخن می گوید مفسر آیاتی است که نزول قرآن را بطور مطلق گوشزد می کند و نتیجه این می شود که آیات مطلقه نیز می خواهد بگوید: قرآن تدریجا نازل شده است.

ضمنا در قرآن آیه ای وجود ندارد که نزول قرآن را مقید کند به نزول دفعی که مثلا بگوید: قرآن در ماه رمضان یکجا به طور دفعی بر بیت المعمور یا بر قلب رسول خدا (ص) نازل شد.

آری فقط حدیث بی اعتباری می گوید: «همه قرآن یکجا به طور دفعی در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد» که قبلا دانستیم این حدیث ارزش و اعتبار ندارد و نمی توان به آن اعتماد کرد.

نفی نزول دفعی از زبان قرآن

آیه «و قال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملد واحده کذلک لثبت به فؤادک»

که قبلا ذکر شد، دلالت دارد که کفار می گفتند: چرا قرآن یک جا به طور دفعی نازل نشد؟ و خدا جواب داده است که ما قرآن را همینطور که می بینید به طور تدریجی نازل می کنیم تا در هر نوبت که قسمتی از آن نازل می شود موجب ثبات و آرامش قلب پیغمبر اکرم (ص) شود.

اگر قرآن به طور دفعی به بیت المعمور یا بر قلب رسول خدا (ص) نازل شده بود باید در جواب کفاری که می گفتند: چرا قرآن یک جا به طور دفعی نازل نشد؟ بگوید: قرآن یک جا به طور دفعی نازل شده است و شما خبر ندارید، ولی چنین نگفته است بلکه با به کار بردن کلمه «کذلک» گفته است: ما قرآن را تدریجا نازل کردیم، آنگاه یکی از ثمرات تدریجی بودن نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که چون رسول خدا (ص) در مقابل دشمنی های مستمر مخالفان احتیاج به تقویت روحی دارد با هر نزول جدیدی لطف جدیدی از خداوند دریافت می کند و قلب آن حضرت تقویت می شود و ثبات و آرامش می یابد.

اینکه در آیه یاد شده خداوند در جواب کفار نمی گوید: قرآن یک جا به طور دفعی نازل شده است بلکه به عکس، بر تدریجی بودن نزول قرآن تأکید می گذارد، معلوم می شود می خواهد بگوید: قبول دارم که قرآن به طور دفعی نازل نشده است همانطور که کفار می گویند و بدینگونه تلویحا نزول دفعی قرآن را نفی می کند و می فهماند که قرآن به طور دفعی نازل نشده است نه بر بیت المعمور و نه بر قلب رسول خدا (ص).

با توجه به آنچه گفته شد: ما می توانیم با استناد به خود قرآن بگوییم: قرآن هیچ نوع نزول دفعی نداشته است، یعنی نه بر بیت المعمور که صحابه و تابعین با قوه خیال خود ساخته اند، و نه در مرحله لوح محفوظی که نه آیه آیه است و نه قابل قرائت و کتابت یک جا بر قلب رسول اکرم (ص) فرود آمده است آنطور که المیزان با بیان ذوقی و استحسانی خود ترسیم کرده است.

یادداشتها:

(۱) - امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵ و اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸.

- (٢)-سوره برائت، آیه ١٨.
- (٣)-سوره آل عمران، آیه ٩٧.
- (٤)-سوره مائده، آیه ١٩٧.
- (٥)-سوره حج، آیه ٢٩.
- (٦)-الدر المنثور، ج ٦، ص ١١٨.
- (٧)-همان مأخذ.
- (٨)-همان مأخذ، ص ١١٧.
- (٩)-تفسیر قرطبی، جزء ١٧، ص ٦١.
- (١٠)-تفسیر ابن کثیر، ج ٤، ص ٢٣٩.
- (١١)-الدر المنثور، ج ٤ ص ١٣٦.
- (١٢)-همان مأخذ، ج ٦، ص ١١٧.
- (١٣)-تفسیر قرطبی، جزء ١٧، ص ٦٠ و تفسیر جلالین، سوره و الطور.
- (١٤)-تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ٢٨٥.
- (١٥)-مجمع البیان، سوره و الطور.

(۱۶) -سوره بقره، آیه ۱۸۴.

(۱۷) -الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۹۹. و تفسیر طبری، جزء دوم، ص ۱۷۲.

(۱۸) -سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۱۹) -سوره دخان، آیه ۳.

(۲۰) -سوره قدر، آیه ۱.

(۲۱) -تفسیر طبری، جزء ۲، ص ۱۴۵.

(۲۲) -تفسیر کبیر، قرطبی، جزء ۲، ص ۲۹۷.

(۲۳) -امالی صدوق، مجلس ۱۵، حدیث ۵، این حدیث در اصول کافی ج ۲، ص ۶۲۸ نیز آمده است.

(۲۴) -رجال ما مقانی، ج ۱، ص ۹۵.

(۲۵) -همان ماخذ، ج ۲، ص ۱۶.

(۲۶) -همان ماخذ، ص ۲۴.

(۲۷) -تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۱-۴۹.

(۲۸) -تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۲۹) -همان ماخذ، ص ۴۱۶.

(۳۰) -تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۹۵.

(۳۱) -تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷. و طبقات ج ۶، ص ۳۹۰.

(۳۲) -اساس البلاغه، زمخشری، ص ۱۳۴.

(۳۳) -تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۱۷.

(۳۴) -اعتقادات، صدوق، ملحق به باب حاد یعشر، ص ۹۲، چاپ عبد الرحیم.

(۳۵) -تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳.

(۳۶) -سوره مجادله، آیه ۱.

(۳۷) -شرح عقائد صدوق، ضمیمه اوائل المقالات، ص ۲۳۲.

(۳۸) -سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۳۹) -سوره دخان، آیه ۳.

(۴۰) -سوره قدر، آیه ۱.

(۴۱) -سوره بقره، آیه ۱۸۵.

(۴۲) -سوره دخان، آیه ۳.

(۴۳) -سوره فرقان، آیه ۳۲.

(٤٤) -سوره هل اتى، آيه ٢٣.

(٤٥) -سوره بقره، آيه ٢٢.

(٤٦) -سوره ق، آيه ٩.

(٤٧) -سوره فرقان، آيه ٣٢.

(٤٨) -سوره نحل، آيه ٤٤.

(٤٩) -سوره حجر، آيه ٦.

(٥٠) -تفسير الميزان، ج ٢، ص ١٤-١٦.

(٥١) -سوره بقره، آيه ١٨٥.

(٥٢) -عيون، صدوق، جزء ٢، ص ١١٦.

(٥٣) -تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٦.

(٥٤) -تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧ و ١٨.

(٥٥) -تاريخ ابن كثير، ج ٣، ص ٦.

(٥٦) -مأخذ سابق خج ٣، ص ٤.

(٥٧) -تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ١٧.

(٥٨)-التنبيه و الاشراف، ص ١٩٨.

(٥٩)-تهذيب، شيخ طوسي، ج ٦، ص ٢.

(٦٠)-روضه الواعظين، ص ٥٢.

(٦١)-الجوامع الفقيهيه، ص ١٧، سطر آخر.

(٦٢)-تفسير الميزان، ج ٢، ص ١٣ و ١٤.

(٦٣)-مأخذ سابق، ص ١٣.

(٦٤)-سوره ص، آيه ٢٩.

(٦٥)-سوره فرقان، آيه ١.

(٦٦)-سوره اسراء، آيه ١٠٦.

(٦٧)-سوره فرقان، آيه ٣٢.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**